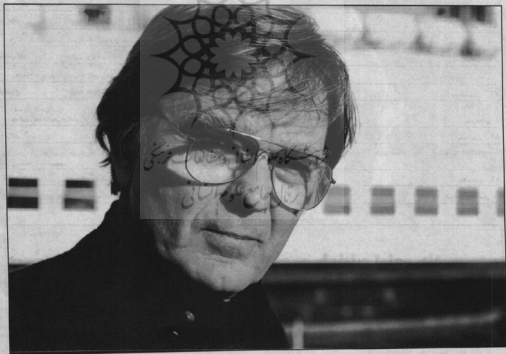


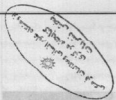
محمدرضا فرزاد ● بابک مظلومی



باغ‌گذرگاه‌های پیچ در پیچ

Robert Coover





مورنالیستی دو آتشام

مجموعه مقالات
تألیف: محمد رضا فرزاد

● محمد رضا فرزاد

شکل می‌گیرد. یعنی همان خصیصه‌ای که ادبیات مدرن را از ادبیات پست‌مدرن جدا می‌سازد: هستی‌شناسی بر معرفت‌شناسی پیشی می‌گیرد. نوشته‌ای در مرز گفتن و نگفتن، نوشتن و نداشتن، چیزی بسیار شبیه شعر در داستانی ساموئل بکت در داستان‌های مجموعه «داستان‌هایی برای هیچ» و سه‌گانه مشهورش «مولوی»، «نام ناپذیر» و «مالون می‌میرد» تفسیر کوور از عنصر متافیکشن تمیق‌تر از دیگر نویسندگان دلبسته این ژانر به نظر می‌آید، او صرفاً به بازی داستان در داستان با حضور نویسنده داستان در داستان و هشدارهای پیاپی راوی بر قصه بودن قصه و جعلی بودن واقعیت جاری نمی‌پردازد بلکه خودآگاهی داستان از داستان بودن، را در قالب فرم تجربه روایت ساکن یک واقعه از چند منظر و در چند لحظه روایی نهادینه و درونی می‌سازد. کوور از آن دسته نویسندگان بی‌قرار و سخت‌کوشی است که از نوشتن رمان‌های آشنا و خوش‌خوان و سهل‌انگار بیزارند و هر دم در پی گسترش مرزهای داستان و از مودن اشکال روایی دیگرند. کوور اکثر داستان‌هایش را بیرون از آمریکا می‌نویسد اغلب در انگلیس و اسپانیا، مگر این‌که در پریستون باشد چون به قول خودش پریستون به شکلی مجازی سرزمینی بیگانه است. «خارج است. بیرون نویسنده امروزه ناسول حضوری است و بی‌خواهش نویسنده باید بر مبنی باشد اما آمریکا دست و بالی را می‌دهد، دوستان و آشنایان وقت و حواس‌اش را می‌گیرند. همیشه از عشاق خود یعنی محافل دانشگاهی می‌گریزد، می‌گوید که از مینی‌الیسوم سبک محبوب کارگاه‌های داستان‌نویسی دانشگاه‌ها بیزار است. شبیفته سرواگت است و خود را از نواگان ادبی وی می‌داند. معتقد است که نوآوری‌های خلاقانه کسانی مثل جویس، رمون کنو، کورت تاسار، کالیونو و میلوراد پاپویچ بر عرصه فرم، هیچ‌یک در قد و قواره تهور و بی‌نیاسی پتر فرم سرواگت، نیستند. راست هم می‌گوید. کولچاری از تجربه و جایزه ادبی با خود دارد که به قول خودش شاید فهرست کردن آن در این‌جا کار بی‌فایده بنماید. هم‌اینک در باغ گلزارهای بی‌پایان خود در لندن در سکوت و تنبیدی خودحوشته، قیلوقانه و سخت‌گیرانه دارد می‌نویسد. هیچ‌کس به این اثر او ازش راهی ندارد، تنها وسوسه ارسال پیامی کوتاه و اندیشمندانه برای مجله‌ای ادبی چون گلستانه، منجمله‌ای از سرزمین هدایت، شاید او را لغتی از انزوا و عزیزش فارغ سازد.

رابرت کوور نویسنده و اندیشمند فرهیخته دنیای داستان در روز

چهارم فوریه ۱۹۲۲ در شهر چارلستون ایالت آیووا به دنیا می‌آید. ابتدا به دانشگاه آیووا نویز جونی می‌رود. لیسانس خود را سال ۱۹۵۵ در رشته مطالعات اسلاو از دانشگاه ایندیانا دریافت می‌کند. چندی بعد در نیروی دریایی ارتش آمریکا به خدمت وظیفه مشغول می‌شود. در سال ۱۹۵۶ مدرک فوق‌لیسانس خود را در رشته مطالعات علوم انسانی از دانشگاه شیکاگو اخذ می‌کند. اولین رمان او با نام «اصل و نسب» پروینت‌شاه به حکایت‌کیش تنها بازمانده حادثه انفجار در معنی دوره‌ست می‌پردازد. دومین کتاب وی با نام «الجمن جهانی بی‌پایان» سرگذشت حسابداری تنها و خجول است که با ابداع قاعده‌ای خاص در بازی بی‌پایان همه‌چیز را برهم می‌ریزد. شاید مشهورترین کتاب او «دبوسوزن در ملأعام» باشد که به نوعی شرح غریب و گلگون‌واری اعدام «جاسوسان اتمی» دولت آمریکا، اتل و جولیس روبرت در سال ۱۹۵۲ است. بسیاری از منتقدان سبک ادبی، این اثر را ژانرالیسم جلاوی می‌دانند. زمانی مملو از شخصیت‌های داستانی واقعی و ماجراهای تاریخی واقعی که مخاطب را به یاد آثار نویسندگانی چون ای آل دکترو و ایشامیل ریفا می‌اندازد. یعنی از حساب به شرح سرگشته‌نمایی شهرمان اسطوره‌ای «صاحب سوسوم» و «سپیدال‌جان» کمونیس به‌ن‌الصل می‌پردازد. ژورنال‌ها و کیف‌نامه‌ها مجموعه داستان مشهور وی در سال ۱۹۶۹ منتشر می‌شود و بی‌ترنگ او را به یکی از پیش‌روترین نویسندگان عرصه «متافیکشن» بدل می‌سازد. عمده داستان‌های این مجموعه از یکی از محبوب‌ترین شعرهای داستانی نویسندگان اصطلاحاً پست‌مدرن یعنی بارگویی و بازی نویسی غریب و بازیگونه افسانه‌ها، حکایت‌های کهن و قصه‌های آشنا بهره می‌جویند. نمونه درخشان این داستان‌ها داستانی است با نام «خانه زنجبیلی» که بازی‌نوشته‌ای است از قصه زبانی «عاسل و گرتل» این سرگرد که از شاخصه‌های سبک داستان‌پردازی کوور به‌شمار می‌رود. در دیگر آثار وی همچون، «بیمونیکو در ونیز»، «در خارزار»، «داغک چوبی» و حتی «یک شب در سینما» و «صیافت خیرالد نیز دیده می‌شود. شاید بتوان روایت تیبیک و نمونه‌وار او را نوعی روایت دوری، سلسله‌ای از پارامترهایی تکراری به شکل و رایسمون‌های روی یک تم یا روایت واحد دانست که در آن قصه‌ای آشنا بستر تأمل و تفسیری خدایشناسانه، اسطوره‌شناسانه و یا روان‌کاوانه می‌گردد و بدین ترتیب هستی‌شناسی نویی از واقعه‌ای تاریخی یا اسطوره‌ای

یادداشت رابرت کوور برای گلستانه

• ترجمه بابک مظلومی



بولی عایدم نمی‌شد ولی، در عوض، کتاب می‌دانند از جمله شاهکاری کوچک به زبان فارسی دربارهٔ نیمة تاریک روح انسان به نام بیوف کوره که با حال و هوای اگزیستانسیالیستی عصر، همخوانی داشت. آن وقت‌ها، تازه نابود کردن جهان را آغاز کرده بودیم (هنوز اعتقادی فراوان به خرد و امید بود) که شاید همین، میل به یأس را برمی‌انگیخت. در آن دوران پر زرق و برق (هرچند آهنگ‌های یاب نیز می‌خواندند که شاید هدایت می‌سپندید، آوازه‌هایی چون من و سایه‌ام... تنهای تنها و طولانی)، در بین ادباء آثار نویسندگان مایوس، از جمله هدایت، رواج داشت. با این که صدای او بخشی از جغیش اولنکارد، در غرب محسوب می‌شد، نمی‌دانستیم در ایران، تا چه پایه بدعت گذار و مستشکن است. اکنون، هرچه یأس و نومیدی بر دنیا حکم می‌راند و تصاویر تیره و تار را چون خیره‌های پیشی یا افتادهٔ مطبوعات، سراسری می‌گیرند، صدای او هنوز طنین انگاز است. پس ضمن نثار سلام و درود خود از آن سوسی روپله‌ای که ما را از هم جدا می‌سازد، به او می‌اندیشم یکی از موسوماتی که به‌طور قطع، هنوز به قوت خود باقی است. سرخم نکردن هدایت در برابر استبداد نظام وقت سلطنتی، است. ما، در این دنیا، چندان نسبی از سحر و افسون، نبردایم ولی در قدرت فریب هنرمندان، بویی از آن به مشام می‌رسد، هنرمندانی که اغلب، در گوشهٔ عزلت، روزگار می‌گذرانند تا، گاه، بستهای کوچک از انرژی و شراکم و سازمان یافته را منتشر کنند. گویی، هر بار، تک‌ای از جان خود را در این بست‌ها می‌نهد و بدین ترتیب، دیگر جان‌های میرا را می‌باززند، جان‌هایی که نه تنها متعلق به مکان و زمان ما که از آن تمام جهان و تمام زبان‌ها و قرن‌ها هستند. هنرمندان، انسان‌ها فانی را باری می‌کنند تا از حدود و تقویر ماده، تنگنای تن و عمر تلخ کوتاه خویش بگریزند یا دستگیر، آن را تاب بیاورند. البته، نویسندگان تنها می‌توانند با خوانندگان - که تعدادشان با ظلمانی شدن زمانه کمتر می‌شود - سخن بگویند که در این صورت، وظیفهٔ نشریاتی چون ماهنامهٔ گلستانه است که اگر حیات‌بخش را زنده نگه دارند، با آرزوی صلح و زندگی طولانی. □

رابرت کوور